

خارج اصول

جلسه ۱۰۰ * پنجشنبه ۹۸ / ۱۲ / ۲۲

موضوع: مسأله ی ضد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين.
لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم.

کلام در ترتب بود. ترتب یکی از راهکارهای امردار کردن واجب موسّع یا واجب مهمّ است در کنار واجب اهمّ و مضیق. به سه صورت توسط صاحب کفایه ترسیم شد. بنابراین ترتب را می توان از نظر شرط به سه صورت بیان کرد:

۱. فعل مهمّ مشروط است به ترک اهمّ به نوع شرط متأخّر.
 ۲. شرط انجام دادن مهمّ عزم بر عصیان اهمّ است به نوع شرط متقدّم.
 ۳. شرط انجام دادن مهمّ عزم بر عصیان اهمّ است به نوع شرط مقارن.
- نتیجه ی هر سه مورد این است که امر به مهمّ و اهمّ هر دو فعلی می شوند اما امر به اهمّ مطلق است و امر به مهمّ مشروط؛ مثال عرفی: پدری به پسرش می گوید: اذهب الى السوق و الا اقرأ القرآن.

علی کلّ حال بعضی اعاضم خواسته اند توسط بحث ترتب، واجب مهمّ را در کنار واجب اهمّ دارای امر کنند که اگر اهمّ اتیان نشد، واجب مهمّ اگر عبادت بود، این امر، صحیح باشد. مرحوم آخوند دو اشکال بر ترتب بیان می کند.

اشکال اوّل

قول به ترتب در باب ضدّین، موجب طلب ضدّین در آن واحد می باشد که محال است؛ آنجا که می فرماید: ما هو ملاك استحالة طلب الضدّين في عرض واحد آت في طلبهما كذلك؛ مهمترین اشکال این است که ملاک محال بودن طلب ضدّین در عرض واحد، در اینجا نیز موجود است؛ گرچه طلب مهمّ در مرتبه ی طلب اهمّ نیست و متأخّر است لکن وقتی تصمیم دارید اهمّ را

ترک کرده و مشغول مهم شوید، در یک آن، اهمّ فعلی است و مهمّ نیز فعلی می شود؛ البتّه در صورتی که بخواهید اهمّ را اتیان کنید طلب ضدّین وجود ندارد اما حین اراده ی انجام مهمّ موجود است زیرا با اراده ی مکلف اتیان مهمّ را، امر به اهمّ ساقط نمی شود؛ لذا هر دو فعلی اند و این یعنی طلب ضدّین در آن واحد و این تکلیف بغیر مقدور است.

سپس ایشان سه دفع دخل مقدّر را مطرح کرده و جواب می دهد:^۱

مورد اول

لایقال: طلب ضدّین در صورتی که با سوء اختیار مکلف باشد، محال نیست؛ و در مانحن فیه چنین است؛ مکلف با سوء اختیار اهمّ را ترک کرده و مشغول مهمّ شده است؛ دلیلی بر استحاله ی آن نیست.

زیرا در جواب می گویم: طلب ضدّین علی کلّ حال محال است -چه به سبب سوء اختیار باشد یا حسن اختیار- زیرا طلب ضدّین از حکیم محال است. بعبارة آخری آخوند از این اشکال، دو جواب می دهد: اگر استحاله ی طلب ضدّین، معلق بر اراده ی مکلف باشد، باید در همه جا باشد به اینکه شارع بتواند طلب ضدّین را معلق کند بر اراده ی مکلف مثلاً بگوید: اذا شتمت مؤمناً فصلّ و ازل فی آن واحد. اگر توهین به مؤمن را اختیار کردی، هم نماز بخوان و هم ازاله کن در یک آن. در حالیکه ای محال است و لم یقل به احدّ.

مورد دوم

إن قلت: فرق است بین اجتماع ضدّین در عرض واحد و بین اجتماع ضدّین در باب ترتّب؛ زیرا در عرض واحد هم دیگر را دفع و طرد می کنند ولی در ترتّب طرد دو طرفی نیست بلکه فقط اهمّ طارد مهم است ولی مهمّ طارد اهم نیست. وقتی می توانیم مهمّ را اتیان کنیم، که ترک اهمّ کنیم.

^۱. لا یقال نعم لکنه بسوء اختیار المكلف حیث یعصي فیما بعد بالاختیار فلولا له لما کان متوجّهاً إلیه إلا الطلب بالأهم و لا برهان علی امتناع الاجتماع إذا کان بسوء الاختیار. فانه یقال استحالة طلب الضدین لیس إلا لأجل استحالة طلب المحال و استحالة طلبه من الحکیم الملتفت إلی محالیه لا تختص بحال دون حال و إلا لصح فیما علق علی أمر اختیاری فی عرض واحد بلا حاجة فی تصحیحه إلی الترتب مع أنه محال بلا ریب و لا إشکال کفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۱۳۵

قلت: اولاً: فرقی بین این دو نیست زیرا در هر دو مورد، طرد دو طرفی است زیرا با عزم بر اتیان مهم، هر دو فعلی می شوند و امر دارند و امر به هر یک، طارد دیگری است.
ثانیاً: سلماً که طرد یک طرفی باشد، همین برای عدم جواز اجتماع ضدین کافی است؛ زیرا در اینصورت دیگر نمی شود هر دو فعلی باشند.

مورد سّوم

ان قلت: ترتّب در عرف فراوان وجود دارد و ادلّ دلیل علی امکان الشیء و جوازه وقوعه؛
قلت: اولاً: در این موارد عرفی، امر به اهمّ مورد اعراض امر است و مکلف را به مهمّ تکلیف می کند. وقتی می گوید: اذهب الی السوق و الاّ اقرأ القرآن، اگر مکلف مهمّ (یعنی قرائت) را انتخاب کرد، امر از اهمّ (یعنی ذهاب الی السوق) دست بر می دارد.
ثانیاً: امر به اهمّ، فعلی است لکن امر به مهمّ، ارشادی است در همین مثال، قرائت قرآن محبوبیت دارد و اگر با رفتن به بازار تراحم نداشت، همین محبوبیت برای امر کافی است و اگر مکلف آن را اتیان کند مستحق ثواب است و این ثواب جایگزین مصلحتی می شود که با ترک اهمّ از دست می دهد.

اشکال دوّم آخوند بر ترتّب

قائلین به ترتّب باید به لوازمش ملتزم باشند از جمله اینکه در صورت ترتّب، مکلف با ترک اهمّ و مهم، مستحقّ دو عقاب می باشد: هم بر ترک اهمّ و هم بر ترک مهمّ. و لم یقل به احد؛ زیرا معنایش جواز عقاب مکلف است بر غیر مقدور؛

(سپس می فرماید: ما در درس این را مطرح کردیم ولی استاد ما میرزای شیرازی این را نپذیرفت و در صدد جواب بر آمد؛)

در آخر نتیجه می گیرد که نمی توان با ترتّب، صحّت عبادت مهمّ را توجیه کرد در حالیکه اهمّ عسیان شده است. و تنها راه صحّت مهمّ، قصد ملاک است نه قصد امر؛ زیرا ترتّب نتوانست برای مهمّ امر بسازد و الاّ اجتماع ضدین می شود و لم یلتزم به احد من العقلاء. در نتیجه در مانحن فیه (اهمّ و مهمّ - مضیق و موسّع) ترتّب نتوانست در فرض ترک اهمّ برای مهمّ امر بسازد.

خلاصه ی بحث

تلخیص ممّا ذکرنا: مرحوم آخوند هم نظریه ی شیخ بهاء (بطلان عبادت مهمّ) را ردّ کرد و هم نظریه ی قائلین به ترتّب (صحّت عبادت مهمّ با قصد امر) را ردّ کرد. و نظر ایشان صحّت عبادت مهمّ شد لکن با قصد ملاک؛ می فرماید:

فقد ظهر أنه لا وجه لصحة العبادة مع مصادتها لما هو أهمّ منها إلّا ملاك الأمر^۲.

(پایان)

۲. قلت ما هو ملاك استحالة طلب الضدين في عرض واحد آت في طلبهما كذلك بقوله فإنه وإن لم يكن في مرتبة طلب الأهم اجتماع طلبهما إلّا أنه كان في مرتبة الأمر بغيره اجتماعهما بدهة فعلية الأمر بالأهم في هذه المرتبة و عدم سقوطه بعد بمجرد المعصية فيما بعد ما لم يعص أو العزم عليها مع فعلية الأمر بغيره أيضا لتحقيق ما هو شرط فعليته فرضا. لا يقال نعم لكنه بسوء اختيار المكلف حيث يعصي فيما بعد بالاختيار فلولا لما كان متوجها إليه إلّا الطلب بالأهم و لا برهان على امتناع الاجتماع إذا كان بسوء الاختيار. فإنه يقال استحالة طلب الضدين ليس إلّا لأجل استحالة طلب المحال و استحالة طلبه من الحكيم الملتفت إلى محالته لا تختص بحال دون حال و إلّا لصح فيما علق على أمر اختياري في عرض واحد بلا حاجة في تصحيحه إلى الترتب مع أنه محال بلا ريب و لا إشكال. إن قلت فرق بين الاجتماع في عرض واحد و الاجتماع كذلك فإن الطلب في كل منهما في الأول يطارد الآخر بخلافه في الثاني فإن الطلب بغير الأهم لا يطارد طلب الأهم فإنه يكون على تقدير عدم الإتيان بالأهم فلا يكاد يريد غيره على تقدير إتيانه و عدم عصيان أمره. قلت ليت شعري كيف لا يطارده الأمر بغير الأهم و هل يكون طرده له إلّا من جهة فعليته و مضادة متعلقه للأهم و المفروض فعليته و مضادة متعلقه له. و عدم إرادة غير الأهم على تقدير الإتيان به لا يوجب عدم طرده لطلبه مع تحققه على تقدير عدم الإتيان به و عصيان أمره ف يلزم اجتماعهما على هذا التقدير مع ما هما عليه من المطاردة من جهة المضادة بين المتعلقين مع أنه يكفي الطرد من طرف الأمر بالأهم فإنه على هذا الحال يكون طاردا لطلب الضد كما كان في غير هذا الحال فلا يكون له معه أصلا بمجال. إن قلت فما الحيلة فيما وقع كذلك من طلب الضدين في العرفيات. قلت لا يخلو إما أن يكون الأمر بغير الأهم بعد التجاوز عن الأمر به و طلبه حقيقة. و إما أن يكون الأمر به إرشادا إلى محبوبيته و بقائه على ما هو عليه من المصلحة و الغرض لو لا المزاحمة و أن الإتيان به يوجب استحقاق المثوبة فيذهب بها بعض ما استحققه من العقوبة على مخالفة الأمر بالأهم لا أنه أمر مولوي فعلي كالأمر به فافهم و تأمل جيدا. ثم إنه لا أظن أن يلتزم القائل بالترتب بما هو لازمه من الاستحقاق في صورة مخالفة الأمرين لعقوبتين ضرورة قبح العقاب على ما لا يقدر عليه العبد و لذا كان سيدنا الأستاذ قدس سره [۱] لا يلتزم به على ما هو بيالي و كنا نورد به على الترتب و كان بصدد تصحيحه فقد ظهر أنه لا وجه لصحة العبادة مع مصادتها لما هو أهمّ منها إلّا ملاك الأمر. (كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: ۱۳۵)